

بازگشت به عصر روشنفکری اصیل دینی

علی شکوهی



— تکاپوهای دین سیاسی؛ جستارهایی در جامعه‌شناسی

سیاسی ایران

— علیرضا شجاعی زند

مرکز بازشناسی اسلام و ایران

— ۱۳۸۳، ۲۴۴ صفحه، ۲۰۰۰ نسخه، ۱۸۰۰ تومان

دوم روشنفکرانی که دین را از عرصه اجتماعی زندگی انسانها، دور می‌بینند و این گونه فهمیدن دین را بهترین شیوه دفاع از دینداری در این عصر تلقی می‌کنند. این گروه از روشنفکران که بارزترین آنها دکتر عبدالکریم سروش است، در اساس دغدغه دینداری و در روش با روشنفکران دسته اول مشترک‌اند. اما در مقصد، تفاوت‌های بارزی دارند و در نهایت به روشنفکران غیردینی و سکولار رولائیک، قرابت بیشتری پیدا می‌کنند. بشری تلقی کردن اساس دین، عصری دانستن فهم دین، فرعی تلقی کردن معرفت‌های دینی نسبت به معرفت‌های علمی و فلسفی بشر، به همراه مبنا قرار دادن مفاهیم مقبول در غرب نظیر آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، عرفی شدن و ...، خودبخود به نفی دین سیاسی می‌انجامد که مورد تاکید روشنفکران دینی دسته دوم است.

شجاعی زند به سنت روشنفکری دینی دسته اول تعلق دارد و تلاش‌هایش برای دفاع از حیات اجتماعی دین و دین سیاسی، تنها مقابله فکری با مخالفان دین محسوب نمی‌شود بلکه عمدتاً در نقد طیف اخیر روشنفکران دینی است که در جبهه درون، به تحکیم همان اندیشه‌ها و مفاهیم و نتایجی می‌پردازند که مخالفان اساس دین در طی بیش از یک قرن گذشته برای تحقق آن تلاش کرده‌اند. رویکرد شجاعی زند در دفاع از دین سیاسی، رویکرد «دین شمول‌گرا یا اندماجی» است که مطابق آن، دین برای تمامی عرصه‌های حیات بشری، نظر دارد و از جمله نمی‌تواند درباره مسئله حکومت، ساختار قدرت، ماهیت حکومت‌کنندگان، چگونگی حکومت کردن

کتاب حاضر که مجموعه مقالاتی از دکتر شجاعی زند است، در مجموع به همان دغدغه‌ای می‌پردازد که نویسنده را وادار به نگارش سه کتاب قبلی (مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین - دین، جامعه و عرفی شدن - عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی) کرده است. دغدغه غالب روشنفکران مسلمان و به تعبیر رایج روشنفکری دینی در این عصر، دفاع از دین و دینداری در مقابل اندیشه‌های سیاسی و مکتب‌های فکری معارض با حضور دین در صحنه اجتماع و سیاست است که مشخصاً در لیبرالیسم و سکولاریسم تبلور و تشخیص یافته است. شاید به تسامح بتوان روشنفکران مسلمان ایرانی را به دو طیف کلی دسته‌بندی کرد:

اول روشنفکرانی که به دین به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی می‌نگرند و آن را نه تنها برای ابعاد معنوی حیات انسان بلکه برای تمامی ابعاد وجودی فرد و از جمله حیات جمعی انسانها، دارای پیام و سخن می‌دانند. این گروه از روشنفکران که شاخص‌ترین چهره آن مرحوم دکتر علی شریعتی است، بر ضرورت بازشناسی دین و احیای آن تاکید می‌کنند و بازآفرینی نقش اجتماعی دین را وجهه همت خویش ساخته‌اند و ضمن بهره‌گیری از همه دستاوردهای عقلی و اجتماعی متفکران دیگر در تولید اندیشه‌های تازه و تجارب انسانها در اداره جوامع بشری، بر حضور تعالیم، توصیه‌ها، راهکارها و جهت‌گیری‌های دین در جامعه اصرار دارند و به «دینی کردن عصر» معتقدند.

هیچیک از انقلابهای معروف جهان، برای نیل به دموکراسی برپا نشده‌اند و اساساً از نظر تاریخی و اجتماعی در شرایطی نبوده‌اند تا بتوانند به چنین آرمانی بیندیشند، بر همین اساس باید گفت که ارزیابی درباره نتیجه بخشی انقلابهای بزرگ تاریخ برحسب نسبتی که با دموکراسی برقرار کرده‌اند، قضاوت منصفانه و مُصابی نیست

مذهبی کلیسا در غرب و فقدان سازمان و تشکیلات اداری رسمی و منظم - پرنرنگ شد و هم جایگاه بازار با توجه به گسترش سریع بازارهای داخلی و داد و ستد خارجی، تقویت گردید. نیروی سوم نیز عناصر دولتی بودند که علی-رغم داشتن خاستگاه ایللیاتی، بر شهرها حاکم بودند. روحانیت شیعه پس از طی فراز و فرودهای زیاد، در دوره صفویه به داشتن روابطی ایجابی با دولت و حکومت روی آورد و این وضعیت پس از وقفه‌ای معتنا، در دوره قاجاریه هم ادامه یافت.

البته در عصر قاجاریه، علمای شیعه توانستند صاحب جایگاهی مستقل از حکومت شوند و حتی پادشاهان را نایب خود بخوانند. در ایجاد این وضعیت دلایلی چند مؤثر بوده است:

۱- عدم طرح دعای قیصر - پاپیستی از سوی پادشاهان قجری و نیاز آنها به حمایت علما برای کسب و تضمین مشروعیت و مقبولیت مردمی.

۲- حضور علمای بزرگ در عراق که خارج از قلمرو اقتدار و اختیار حاکمان قاجار قرار داشت.

۳- نیاز سلسله قاجار به حمایت علما برای مقابله با مطامع خارجی و دفاع از آب و خاک ایران در جنگهای باروس و انگلیس.

۴- غلبه یافتن علمای «اصولی» بر اندیشه‌های «اخباری» که هم به سازمان‌یابی مستقلانه و هم به سیاسی شدن بیشتر روحانیون کمک کرد.

تحت تأثیر عوامل فوق، مرجعیت شیعه در تکمیل اصل اجتهاد شکل گرفت و با استقلال مالی نهاد روحانیت، استقلال روحانیت و حتی مقابله آن با حکومت صورت تازه‌ای پیدا کرد. در بررسی وضعیت رابطه روحانیت با حکومت‌های قاجار و پهلوی، باید گفت عواملی چون قدرت گرفتن، مستقل شدن و سیاسی شدن روحانیت در بدگمانی حکومت به روحانیت مؤثر بوده و به صورت متقابل عواملی چون بی‌اعتنایی پادشاهان نسبت به علما، استبداد و تعدی حکومت به مردم، وابستگی و امتیاز دادن به بیگانگان و سرانجام نوگرایی، غربگرایی و دین ستیزی حکومتها باعث بدگمانی روحانیت به حکومتها شده و همین بدگمانیها، زمینه‌ساز تضاد و تخالفهای بعدی بوده است.

پا به پای ایجاد تعارض میان روحانیت و حکومت، بازار نیز در مقابل حکومت قرار گرفت. در ایجاد این وضعیت، عواملی چون تبعیض معکوس به نفع تجار بیگانه، تعدی عمال حکومتی و عدم امنیت اقتصادی، مسلط کردن بیگانگان بر اقتصاد کشور و مواردی از این دست، مؤثر بوده‌اند. همین مواضع مشترک در قبال حکومتها، موجب پیدایی و تقویت اتحاد بازار و روحانیت شد. در واقع روحانیت و بازار به یکدیگر نیاز متقابل داشته‌اند. روحانیت برای تأمین مالی و پشتیبانی و نیز تقویت پایگاه مردمی اش در برابر

و مواردی از این دست، بی‌تفاوت باشد و این گونه نیست که این مقولات، کاملاً به مردم یا مؤمنان واگذار شده باشند بدون آن که دین درباره آنها اظهار نظری کرده باشد. این رویکرد به دین، یقیناً به نگاه روشنفکرانی چون شریعتی نزدیک است و در تقابل با نگرش روشنفکرانی چون سروش قرار دارد.

تخصص علمی شجاعی زند - جامعه‌شناسی - به وی این امکان و توان را داده است که به یکی از زمینه‌های مورد نیاز پژوهش و مطالعه در ایران یعنی جامعه‌شناسی دین توجه نشان دهد و از این منظر به بررسی وضعیت دین و دینداری در ایران و حتی جوامع اسلامی بپردازد. طبیعی است که شجاعی زند در این مطالعات و پژوهشها، یک پژوهشگر بدون تعلق اعتقادی به دین و مشخصاً اسلام نباشد و بکارگیری همه ادله تاریخی و مستندات عقلی در آثار وی، برای دفاع از تکاپوی دین سیاسی تفسیر شود اما نکته ارزشمند در کار شجاعی زند، پایبندی وی به روشهای علمی در گزینش شواهد و مدارک و استنتاج منطقی اوست و به همین دلیل، دینداری وی باعث نمی‌شود که وی آگاهانه به روشهای علمی رایج، بی‌اعتنا باشد و صرفاً به نمونه‌هایی متوسل شود که برای اثبات ادعای وی مفیدند. طبعاً آنچه از هر محقق صاحب‌نظری انتظار می‌رود این است که با مطالعه روشمند و تکیه بر مستندات قابل دفاع، نتیجه‌گیری کند که شجاعی زند چنین می‌کند.

با طرح این مقدمات کلی به سراغ کتاب اخیر وی می‌رویم و مباحث عرضه شده در «تکاپوی دین سیاسی» را مرور می‌کنیم.

کتاب دارای یک مقدمه و پنج مقاله است. در مقدمه، نویسنده وضعیت دین سیاسی و نقش روحانیت در سده‌های اخیر ایران را مرور می‌کند و تا مقطع پیروزی انقلاب و سالهای پس از آن پی می‌گیرد و چالشهای ایدئولوژیک و منازعات تئوریک پیش روی دینداران مدافع انقلاب دینی را برمی‌شمرد.

گسست میان بازار و روحانیت

مقاله نخست و فصل اول کتاب به بررسی مناسبات «دولت»، «روحانیت»، «بازار» و «بیگانگان» اختصاص دارد و صفت‌بندی سیاسی - اجتماعی در ایران معاصر را بر اساس نقش بازیگران فوق مورد توجه قرار می‌دهد. واقعیت این است که به قول احمد اشرف، شهر اسلامی به لحاظ کالبدی متشکل از سه رکن اصلی ارگ، مسجد جامع و بازارها بوده که محل استقرار و جایگاه عناصر متشکله اجتماع شهری یعنی عمال دیوانی، علما و بازاریان بوده است. با گسترش شهرنشینی و بزرگ شدن شهرهای ایران، هم نقش اجتماعی روحانیت - علی‌رغم مشابه نبودن وضع آن با دستگاه

حکومت، به بازار نیازمند بود و بازار هم در مبارزه علیه تجار خارجی و حکومت، تحریم کالاها، خارجیان و حمایت از منابع تجار داخلی، حمایت روحانیت را لازم داشت. همه این عوامل به تقویت تمایلات دینی در بازار انجامید و اتحاد بازار و روحانیت را مستحکم ساخت. این فرایند که منجر به دور شدن روحانیت و بازار از حکومت شد، به تدریج به صف بندی کامل انجامید: حکومت و بیگانگان در یک طرف و روحانیت و بازار در سوی دیگر. این صف بندی در سالهای آخر حیات رژیم شاه، حادث شد چرا که هم بازار و هم روحانیت با برنامه های نوسازی و مدرنیزاسیون رژیم گذشته مخالف

بودند زیرا اولاً سرخ جریان اصلاح طلبان نوگرا در ایران را در دست کسانی می دیدند که نه تنها التزامی به دین نداشتند بلکه اغلب این تحولات را در مسیرها شدن از افکار و اعتقادات دینی دنبال می کردند و ثانیاً از نظر آنان «نو شدن»، مستلزم «غربی شدن» کامل و افزایش نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب در ایران بود.

این صف بندی در سالهای پس از انقلاب دچار تحول شد زیرا نوعی گسست در انتقال گرایشها و صف بندی تاریخی بازار به نسل جدید بازاریان پدید آمد. عواملی چون ورود عناصر و طرفهای جدید در مناسبات میان بازار و روحانیت، نوگرا شدن نسل جدید بازاری، اهمیت یافتن بخشهای تجاری مستقل از بازار و خارج شدن تدریجی بازار به معنای عام از حصار کالبدی گذشته باعث ایجاد تغییرات مهم زیر شده اند:

– میزان پایبندی دینی نسل جدید بازاریان تغییر یافته است.

– نگرش و مواضع نسل جدید بازاریان نسبت به دولت، گرایشهای تجدد خواهانه و برنامه های مدرنیزاسیون تغییر یافته است.

– وابستگی متقابل میان نسل جدید بازاریان و روحانیون به میزان زیادی کاسته شده است.

بروز پدیده گسست، میان بازار و روحانیت متغیر وابسته و نتیجه تحولات فوق به حساب می آید.

پوپر در انتقال گاه به گاه از

یک «نظریه پرداز انتزاعی»

به یک «ایدئولوژیست لیبرال»،

دچار نوعی عدول از مبانی اساسی خویش

شده است تا جایی که گاهی این شبیه

به وجود می آید که او در خدمت

توجیه و تحکیم لیبرال دموکراسی

بوده است و بس

عموم نظریه پردازان انقلاب معتقدند که علت تامه و شرط کافی برای هر انقلابی، تحقق «بسیج انقلابی» است. اهمیت مشارکت گسترده توده ای و شکل گیری بسیج انقلابی به عنوان یک شرط اساسی و مرحله ای ضروری برای انقلاب، چندان است که در صورت فقدان یا نقصان در آن، یا انقلابی به وقوع نمی پیوندد و یا در صورت تحقق، وضع و ماهیت یک انقلاب واقعی را پیدا نمی کند.

برای بسیج انقلابی، سه جزء اصلی که مکمل و مقوم یکدیگرند، برشمرده شده است: ایدئولوژی، رهبری و سازمان. ایدئولوژی، دست کم پاسخی اجمالی به سؤال «چه باید کرد؟» ارائه

می کند و انگیزه های کافی به پیروان خویش می دهد. رهبری، رأس مشروع و صاحب نفوذ در قاعده اجتماع به حساب می آید و کارکردهایی چون تحلیل تئوریک و تبیین ایدئولوژیک از اوضاع جاری، بسیج نیرو و امکانات، هدایت و سامان دهی تلاشهای پراکنده و مدیریت و مهندسی امور در مرحله مبارزه و استقرار بر عهده اوست. سازمان نیز شبکه ارتباطی میان رأس جنبش انقلابی با توده های بسیج شده است. مؤلف سپس به بررسی سه جزء اصلی بسیج انقلابی در دو انقلاب فرانسه و ایران می پردازد و پس از ارائه گزارشهای تاریخی مفصل و بررسی مشروح نظرات نویسندگان مختلف، نتیجه می گیرد که اولاً «فرایند بسیج» در این دو انقلاب، تفاوت های مهمی با یکدیگر دارند و ثانیاً دین در انقلاب فرانسه در موقعیت ضد بسیج قرار داشته ولی در انقلاب ایران با سه جلوه ایدئولوژی دینی، رهبری دینی و سازماندهی دینی، در موضع بسیج کننده. همچنین نتیجه می گیرد که نقش و عملکرد دین در وضعیت انقلابی، بیش از هر چیز تابع «ظرفیتهای آموزه ای» از یک سو و «پیشینه سیاسی – اجتماعی» آن از سوی دیگر است و تصویر خوب یا بد از این دو، بیش از هر جا در چهره دستگاه و متولیان دینی جامعه متجلی می گردد و همان است که موقعیت دین را به عنوان بسیج کننده حرکت انقلابی یا ضد بسیج معین می کند.

انقلاب و دموکراسی؛ پارادوکس؟

این مقاله بسان دو مقاله بعدی کتاب، دیگر به جامعه شناسی سیاسی ایران مربوط نمی شود بلکه جنبه نظری و نقادی فکری دارد. در مقاله «انقلاب و دموکراسی»، شجاعی زند درصدد پاسخگویی به آن دسته از مخالفان «انقلاب» است که به پارادوکس «انقلاب – دموکراسی» معتقدند و دستیابی به آزادی و دموکراسی را از طریق انقلاب، ناشدنی تصور می کنند. در یک دسته بندی کلی، در میان صاحب نظران درباره «انقلاب»، سه نظر و قضاوت وجود دارد:

۱ – کسانی که با نظر به خسارات و هزینه های سنگین انقلاب، مخالف

دین در «وضعیت انقلابی»

این فصل از کتاب، یکی از نادر پژوهشهایی است که درباره نقش دین در دو انقلاب فرانسه و ایران صورت گرفته و جنبه تطبیقی دارد. نویسنده به صورت مشخص به «برهه انقلابی» یا «وضعیت انقلابی» توجه نشان داده که در آن، دو نیروی سیاسی حاکم و مخالفان، رودرروی یکدیگر قرار می گیرند و گونه ای «حاکمیت دوگانه» در جامعه پدید می آید. نقش دین در این وضعیت انقلابی در دو انقلاب فرانسه و ایران و تأثیری که دین در بسیج انقلابی یا در مخالفت با آن داشته، موضوع اصلی این پژوهش است.

هرگونه انقلابی‌اند.

۲- کسانی که در مفید بودن انقلاب، تردید دارند اما در عین حال وقوع انقلاب را برای برخی جوامع اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.

۳- کسانی که با قبول برخی از انتقادهای درباره برخی از انقلابها، پدیده انقلاب را در یک برآیند کلی، مفید و مثبت می‌دانند و وقوع آن را در شرایطی خاص، ضروری می‌دانند.

نویسنده با ذکر تقسیم‌بندی فوق، به بررسی نسبت پارادوکسیکال مفروض میان انقلاب و دموکراسی از دو منظر بیرونی (مصادقی) و درونی (محتوایی) می‌پردازد. در بررسی از جنبه مصادقی، نویسنده معتقد است

که نظریات مبتنی بر تقابل میان انقلاب و دموکراسی، بر دو پیشفرض اثبات نشده استوار بوده‌اند: نخست تأکید بر فایدهت و مقبولیت خدشه‌ناپذیر دموکراسی به مثابه دستاورد غایی بشر در اداره جوامع انسانی و دوم اتکای بر این گمان که تمامی انقلابهای تاریخ بشر برای تحقق همین هدف صورت گرفته‌اند.

واقعیت این است تجربه دموکراسی آن هم در نوع شایع آن یعنی «لیبرال دموکراسی» بیش از آن که یک ره‌آورد بشری باشد، به واسطه بستر اجتماعی - فرهنگی نشو و نما و ابتدائی برنگرش خاصی از جهان و انسان، خصوصیت یک ایدئولوژی جهت‌دار را دارد که در سایه آن، دیگر آرمانهای بشری همچون «عدالت» و «تعالی» مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد و بعضاً در شعاع آن محو می‌گردد. از سوی دیگر عموم انقلابها حسب میزان توفیق‌شان در تحقق آرمانهای بشری، زمینه‌ساز آشنایی بشر با پدیده «آزادیهای مدنی» و بسترساز تحقق و بسط «دموکراسی» در جهان بوده‌اند، با این حال هیچ‌یک از انقلابهای معروف جهان، برای نیل به دموکراسی برپا نشده‌اند و اساساً از نظر تاریخی و اجتماعی در شرایطی نبوده‌اند تا بتوانند به چنین آرمانی بیندیشند، بر همین اساس باید گفت که ارزیابی درباره نتیجه‌بخشی انقلابهای بزرگ تاریخ بر حسب نسبتی که با دموکراسی برقرار کرده‌اند، قضاوت متصفانه و مُصابی نیست.

از دیگر پاسخهای نویسنده به منتقدان انقلابها به صورت کلی این است که دیگر دستاوردهای انقلابها را نادیده می‌انگارند در حالی که انقلابها در واقع، یکی از بختهای بلند بشریت برای تحقق ولو ناقص آرمانهای فرونهادی بودند که شاید در اوضاع عادی و به طرق دیگر قابل پی‌جویی نبوده‌اند. از سویی «عصر وحشت» که منتقدان آن را ذاتی همه انقلابها می‌دانند، نه در همه انقلابها وجود داشته و نه ذاتی انقلابهاست. یکی از خطاهای رایج در رویکردهای بدبینانه نسبت به پدیده انقلاب، ناشی از همین تشابه‌یابیهای نابجا و تعمیمهای نارواست که به نحوی توجیه‌ناپذیر، از روی یکی دو انقلاب نافرجام برای داوری درباره تمامی انقلابات اجتماعی

نویسنده با بهره‌گیری از روش انتقادی خود

پوپر، به بررسی نقادانه اندیشه وی

می‌پردازد و قبل از طرح انتقادات، دستگاه

نظری پوپر را به صورت کامل و صادقانه،

معرفی می‌کند

دغدغه‌های شجاعی‌زند با بسیاری از

روشنفکران مسئول - ولو دیندار نباشند -

همسان است و آن‌پی‌ریزی یک جریان فکری و

ساختن یک جبهه فرهنگی خودباور ملی است

- سیاسی تاریخ بشر، نسخه‌برداری شده است. از سوی دیگر گروهی از منتقدان انقلاب، «ارزشهای خودی» و «اوضاع حال» را مبنای قضاوت و داوری درباره تمامی پدیده‌های تاریخی و فرهنگی قرار می‌دهند که مبنای موردقبولی نیست. مثلاً آرای پوپر درباره انقلاب، علاوه بر زمان‌مند بودن، به شدت در بند زمینه و جغرافیای فرهنگی خویش است و هیچ انطباقی با شرایط حاکم بر کشورهای جهان سوم و دیکتاتوریه‌های وابسته و غیرقابل‌علاجی که تمامی راههای بهبود و اصلاح را به روی مردمان بسته است، ندارد و به نظر می‌رسد که بیش از یک نظریه عالمانه یا حتی توصیه مشفقانه،

تمهیدی است برای خلع سلاح ملل تحت ستم از آخرین ابزار که احیاناً می‌تواند تنها راه نجات آنان از سرنوشت به ظاهر محتومی باشد که از سوی لیبرال دموکراتهای سرزمینهای شمالی برای آنها رقم زده شده است.

در بررسی محتوایی نسبت پارادوکسیکال ادعایی میان انقلاب و دموکراسی، نویسنده به چند نکته اشاره می‌کند:

۱- فرق اساسی انقلابها با رخدادهایی چون کودتا، انقلابهای کاخی، شورشهای کور و اصلاحات، در شکل‌گیری «بسیج توده‌ای» در فرایند تحقق یک انقلاب حقیقی است. لذا پیوند میان «مردم» و «انقلاب» هم به شهادت تاریخ و هم حسب تعریف، یک واقعیت مسلم و ملازمه حقیقی است.

۲- انقلابها را باید بر اساس «تئوری ضرورت» تبیین کرد نه «تئوری توطئه» (مانند آگوستین کوشن) و انقلابات را پدیده‌های واقعی و دارای علل اجتماعی باید دانست چرا که برخلاف نظر بدبینانه تئوریسینهای توطئه، در غالب موارد این «مردم» بودند که با خیزش خود، انقلابیون حرفه‌ای را به قدرت رساندند.

۳- انقلاب برخلاف اصلاح، مطالبه یک تغییر «فراقانونی» و در عین حال «مشروع» است.

۴- یکی از سه شعار اصلی تمامی انقلابهای واقعی در جهان، «آزادی» است و حاصل پیروزی مردم هم آزادی به معنی مطالبه حق انتخاب و تصمیم‌گیری «اکثریت» است.

۵- میان آنچه امروزه به عنوان آرمان دموکراسی مطرح است و هدفی که انقلابها برای به دست آوردن آزادی و به دست گرفتن سرنوشت جامعه توسط مردم در سر داشتند، تفاوت بسیار وجود دارد. حتی مفهوم آزادی موردنظر انقلابها با آنچه امروزه به عنوان آزادی مدنی شناخته می‌شود، تفاوت فاحشی دارد.

نویسنده در پایان، به انقلاب اسلامی ایران اشاره می‌کند که از جدیدترین تجارب انقلابی بشر است که با خط مشی و رویه بی‌نظیر خویش، بسیاری از توهمات موجود پیرامون انقلاب را مرتفع ساخت و نشان داد که

ب - مهندسی اجتماعی جزء به جزء: مداخلات جزئی و ایجاد تغییرات کوچک و کم‌دامنه و اصلاح دائمی اشتباهات در مقابل مهندسی اجتماعی آرمانخواهانه، انقلابی و تمام‌گرا.

ج - حکومت حداقلی: پوپر علی‌رغم تعدیلهای مهمی که در انتظار حداقلی از دولت وارد ساخته است (مثل قائل شدن نقش مؤثری برای آن در امر آموزش و پرورش، در نظارت، کنترل و حتی سانسور برنامه‌های تلویزیونی مضر به حال کودکان و جامعه و ...) همچنان معتقد به دولت حداقلی است که کمترین مداخله در امور جامعه و فرد را دارد.

د - ابطال‌گرایی: عدم قطعیت معرفت‌های بشری ضمن پرهیز از گرفتار آمدن در نسبی‌گرایی معرفتی و انکار وجود حقایق مسلم عقلی.

شجاعی‌زند هرچند تا همین مرحله هم نقدهای خود بر تفکر پوپر را کمابیش مطرح کرده، اما بخش پایانی این مقاله را تحت عنوان «مضیقتهای پوپری»، به بررسی نقادانه آرای وی اختصاص داده و مواردی چند را برشمرده است:

۱- یکجانبه‌گرایی: پوپر در هیئت یک «استراتژیست شمالی» ظاهر شده و نظرات غرب‌محورانه دارد و ضمن دفاع از تحقق رویاهای چرچیل و روزولت در سراسر جهان برای ساختن بهشت غربی، چشم بر جهنمهایی که غربیها در سراسر جهان پدید آورده‌اند، می‌بندد. پوپر علیرغم اعتقاد به ابطال‌پذیری و نقادی صریح همه‌چیز، وقتی به غرب و جوامع غربی می‌رسد، آن را بهترین عالمی معرفی می‌کند که تاکنون پدید آمده است و حتی ارزیابی الگوی غرب از حیث مصرف‌زدگی، تخریب محیط زیست، تحمیل فقر و عقب‌ماندگی بر دیگران، تحکم و قلدری و یکه‌تازی در جهان و در مناسبات بین‌المللی، ترویج فساد و جرم و انواع انحرافات اخلاقی، جنگ-طلبی و جنگ‌افروزی، سلطه‌طلبی بر اقتصاد و فرهنگ جهانی و میان‌تهی ساختن آزادی و دموکراسی و... را بر نمی‌تابد.

۲- خوش‌بینی خام‌اندیش: خوش‌بینی، صفت پسندیده‌ای است اما وقتی خام‌اندیشانه و واقع‌گریزانه باشد، امکان آزاداندیشی را از انسان سلب می‌کند. پوپر در بسیاری از زمینه‌ها، دچار این گونه خوش‌بینی شده است. خوش‌بینی مفرط به غرب و رشد آن، خوش‌بینی ساده‌انگارانه درباره امکان

عواملی چون بی‌اعتنایی پادشاهان نسبت به علما، استبداد و تعدی حکومت به مردم، وابستگی و امتیاز دادن به بیگانگان و سرانجام نوگرایی، غرب‌گرایی و دین‌ستیزی حکومتها باعث بدگمانی روحانیت به حکومتها شده و همین بدگمانیها، زمینه‌ساز تضاد و تخالفهای بعدی بوده است

عنصر آگاهی و عبرت‌آموزی از تجربیات گذشته و استمداد از آموزه‌های اخلاقی و رهبری دینی در حوزه سیاست تا چه حد می‌تواند از لغزیدن و درافتادن انقلاب به ورطه‌هایی چون عصر وحشت، آناش و بی‌قانونی و دوره‌های واژگونگی و ترمیدوری پیش‌گیری کند.

لیبرال دموکراسی پوپری

فصل چهارم کتاب که یکی از فصول مفصل کتاب است، به بررسی اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی کارل ریموند پوپر اختصاص دارد. نویسنده درصد اثبات این ادعاست که پوپر دارای دو مسئله شگفت‌انگیز است: اول تنازل از دستگاه نظری ابطالی و دوم قبول برخی تعدیلات در تز لیبرال دموکراسی. در واقع نویسنده با بهره‌گیری از روش انتقادی خود پوپر، به بررسی نقادانه‌اندیشه وی می‌پردازد و قبل از طرح انتقادات، دستگاه نظری پوپر را به صورت کامل و صادقانه، معرفی می‌کند. هرچند بیان اندیشه پوپر به روایت شجاعی‌زند، خود فصلی خواندنی از کتاب را تشکیل می‌دهد اما از حد این تلخیص فراتر است و ما عمدتاً باید به نقدها و حاشیه‌زندهای نویسنده، توجه نشان دهیم.

نویسنده در بخش نخست، فهرستی از نگرانیهای پوپر را برمی‌شمارد؛ نگرانیهایی که در واقع دشمنان جامعه باز هم محسوب می‌شوند:

۱. تاریخی‌گری و اعتقاد به ضرورت و موجبیت تاریخی، ۲. مارکس و مارکسیسم، ۳. آرمان‌گرایی، ۴. انقلابی‌گری، ۵. خشونت و جنگ، ۶. یوولیسم، ۷. روشنفکری، ۸. توتالیتراریسم و کل‌گرایی، ثبات‌گرایی، قبیله-گرایی، ناسیونالیسم و رمانتیسیسم.

وی در بخش دیگر به رهپویه‌های اساسی پوپر اشاره می‌کند و در این ردیف، موارد زیر را برمی‌شمارد:

الف - لیبرالیسم تعدیل‌شده: فاصله گرفتن از ایده دولت حداقلی لاک و دادن جواز برخی مداخلات قانونمند به آن، قائل شدن محدودیتهای فراتر از حد مورد انتظار لیبرالی برای آزادی، امتناع از قبول نسبی‌معرفتی و حتی ارزشی، مخالفت با سپردن تمامی امور به سازوکار بازار، توجیه‌گریزناپذیر اعمال زور و ...

**رویکرد شجاعی‌زند در دفاع از دین سیاسی،
رویکرد «دین شمول‌گرا یا اندماجی» است که**

**مطابق آن، دین برای تمامی عرصه‌های
حیات بشری، نظر دارد و از جمله نمی‌تواند
درباره مسئله حکومت، ساختار قدرت،
ماهیت حکومت‌کنندگان، چگونگی
حکومت‌کردن و مواردی از این دست،
بی‌تفاوت باشد و این‌گونه نیست که
این مقولات، کاملاً به مردم یا مؤمنان
واگذار شده باشند**

تغییر حاکمان در جوامع غربی از سوی مردم و نادیده گرفتن قدرتهای پشت پرده سازنده افکار عمومی و ...

۳- عدول از مبانی: پوپر در انتقال گاه به گاه از یک «نظریه پرداز انتزاعی» به یک «ایدئولوژیست لیبرال»، دچار نوعی عدول از مبانی اساسی خویش شده است تا جایی که گاهی این شبهه به وجود می آید که او در خدمت توجیه و تحکیم لیبرال دموکراسی بوده است و بس. چرا پوپر در قبال نظریاتی چون «عرفی شدن» و «جهانی شدن» که در قالب پیش بینی فرایندهای محتوم، انفعال و بی عملی را به کشورهای تابع و جهان سوم توصیه می کند، حساسیت نشان نداده است و چرا در قبال نظریاتی چون «پایان تاریخ» که آینده را محصور می سازد و ایده هایی چون «برخورد تمدن ها» که خشونت و جنگ را ترویج می کند، موضع گیری نکرده است؟ به خاطر سمت و سوی غربی این نظریات یا ...

۴- مجابهاات نابردبارانه: نیت کاوی، توطئه بینی، قضاوت های آنارکرونیک و استناد به حقایق غیر قابل سنجش برای دیگران، از عناصر مطرود اندیشه پوپری است که به نظر می رسد غفلتاً بدان دچار شده است.

۵- بی اعتنائی ناروا: پوپر در تحلیل و ارزیابی های خود از واقعیت های مربوط به شکل گیری، تحول و تداوم جوامع لیبرال دموکراسی در غرب، پیشینه تاریخی و روابط استعماری این کشورها با جوامع غیر غربی را مورد بی اعتنائی قرار می دهد. به فقر و گرسنگی و جنگ و هزاران معضل ناشی از عقب ماندگی کشورهای جنوبی که خود، هزینه توسعه و رفاه کشورهای شمالی است، هیچگاه توجه نشان نداده است. «عدالت» و «دین»، پاشنه آشیل لیبرالیسم است و پوپر نیز به آن بی اعتناست.

آزادی و عدالت

در آخرین فصل کتاب، نویسنده درصدد ارائه برداشتی همساز و موژون از آزادی و عدالت است. به گمان شجاعی زند، برداشتهای کنونی ما از آزادی تحت تأثیر چهار تجربه تاریخی است: اول، تجربه قرون وسطی که به تقابل میان دین و آزادی دامن زد. دوم، تجربه کشورهای استبدادی که با ایجاد آزادیهای نسبی، دوره آشوب آغاز می شود و تداعی گرو وجود تعارض میان نظم

آزادی در اسلام هم راهی برای دستیابی به

حقیقت و کسب ایمان ایدئولوژیک نسبت

به آن است و هم جزء آرمانهای توصیه شده

و ارزشهای اصیل مکتب برای رشد و

تعالی انسان در حالی که آزادی

در مکتب لیبرالیسم، راه حل ناگزیری است

برای زیستن در جهانی که هیچ حقیقتی

در آن وجود ندارد و یا در صورت وجود،

کشف آن نامیسر است

در نسبت میان آزادی و عدالت،

شجاعی زند معتقد است که عدالت را

باید «خیر مطلق» قلمداد کرد چراکه

مشروط به هیچ امر دیگری نیست اما

آزادی «خیر مشروط» است چرا که

در مقام تحقق، مستلزم رعایت ملاحظات است

که یکی از مهم ترین آنها،

رعایت مصالح فردی و اجتماعی است

و آزادی است. سوم، تجربه نظام سرمایه داری که با حمایت یکجانبه از فعالیت اقتصادی، اصل عدالت را نادیده می گیرد. چهارم، تجربه متأخر جوامع غربی در بسط آزادیهای فردی که به «بی مبالا تیهایی اخلاقی» انجامیده است.

علاوه بر تجارب ذکر شده که آزادی را در تعارض با دین، نظم اجتماعی، عدالت و اخلاق قرار داده، تقلیل گراییهایی ایدئولوژیک و مطلق بینی مدافعان تنگ نظر دوارمان آزادی و عدالت نیز مانع از ترسیم الگوی دیگری از آنها شده است. تلاش نویسنده در ادامه این مقاله، مصروف این شده است که بیرون از انگاره دوقطبی دوران جنگ سرد (لیبرال دموکراسی و سوسیالیسم)، و از منظر اعتقادات دینی، برداشت و قرائتی را ارائه دهد که ضمن در برداشتن دستاوردهای گذشته بشری، آثار و عوارض منفی آنها را نیز به حداقل برساند.

به اعتقاد نویسنده، ادیان توحیدی چنان پشتوانه های نظری محکم هستی شناختی و انسان شناختی برای آزادی فراهم آورده اند که کمتر نظیری برای آن در فلسفه های الحادی مدافع آزادی می توان پیدا کرد، مانند: اعتقاد به وجود خدای واحد و مقابله با شرک و نفی خضوع در مقابل غیر خدا، اعتقاد به همسانی انسان ها در خلقت و در حق بهره مندی از مواهب زندگی براساس اصل برادری و برابری، اعتقاد به اختیار انسانی و صاحب اراده و اندیشه دانستن وی، اختیاری و داوطلبانه دانستن ایمان و پرهیز از اکراه و تحمیل در این امر، تأکید بر کمال انسانی به عنوان پاداش انتخابهای درست و اعمال اراده های مختار، روا داشتن آنچه به خود روا می داریم در حق دیگران و ...

بر همین اساس است که اسپینوزا، نیچه، توکویل، پارسونز و حتی پوپر، به وجود جوهر مسیحی در روح دموکراسی و مدنیت غربی اذعان می کنند. البته باید پذیرفت که ادیان توحیدی، مروج برداشت خاصی از مفهوم آزادی اند که با برداشت جدید لیبرالیستی، تفاوت های مهمی دارد از جمله:

الف - اسلام یک اعتقاد به شدت «حقیقت طلب» است که با لیبرالیسم منکر وجود حقیقت یا قائل به عدم امکان کشف آن، در تعارض جدی قرار دارد. آزادی در اسلام هم راهی برای دستیابی به حقیقت و کسب ایمان ایدئولوژیک نسبت به آن است و هم جزء آرمانهای توصیه شده و ارزشهای

پوپر در هیئت یک «استراتژیست شمالی» ظاهر شده و نظرات غرب‌محورانه دارد و ضمن دفاع از تحقق رؤیاهای چرچیل و روزولت در سراسر جهان برای ساختن بهشت غربی، چشم بر جهنمهایی که غریبها در سراسر جهان پدید آورده‌اند، می‌بندد

ویژه تمام شود، مذموم است همچنان که عدالت تحمیل شده و مانع از فعالیت آزاد که شکوفاکننده ظرفیتها و شایستگیها باشد، نامقبول است. در نسبت میان آزادی و عدالت، شجاعی زند معتقد است که عدالت را باید «خیر مطلق» قلمداد کرد چرا که مشروط به هیچ امر دیگری نیست اما آزادی «خیر مشروط» است چرا که در مقام تحقق، مستلزم رعایت ملاحظاتی است که یکی از مهم‌ترین آنها، رعایت مصالح فردی و اجتماعی است. وی معتقد است که دموکراسی واقعی تنها با به هم درآوردن دو عنصر آزادی و عدالت و ملاحظه و مراقبت دائمی و توأمان از هر دوی آنها تحقق می‌یابد. اهمیت عدالت در حفظ ماهیت و ساختار یک حکومت مردمی، به مراتب بیش از آزادی است تا به جایی که کمترین تنازل از آن، موجب قلب ماهیت حکومت می‌گردد. به همین دلیل اگر بنا بر مصالحی، تعطیلی موقتی برخی از آزادیها برای یک حکومت مردمی، مجاز باشد، تعطیلی و توقف حتی یک لحظه عدالت، به هیچ وجه جایز نیست.

نتیجه

کتاب «تکاپوهای دین سیاسی» را نمی‌توان در یک خلاصه‌نگاری حتی مفصل به دیگران معرفی کرد و خوانندگان اهل نظر، چاره‌ای جز مطالعه دقیق و همراه با تأمل آن ندارند. دغدغه‌های شجاعی‌زند با بسیاری از روشنفکران مسئول - ولو دیندار نباشند - همسان است و آن پی‌ریزی یک جریان فکری و ساختن یک جبهه فرهنگی خودباور ملی است. طبعاً بدون داشتن غنای فکری و فرهنگی در حوزه‌های گوناگون، نمی‌توان انتظار پیدایی چنین جریانی را داشت و غنای این جبهه فرهنگی به تولید خودباورانه‌اندیشه، پیوندی وثیق دارد. «تکاپوهای دین سیاسی» گامی سنجیده در این مسیر است.

شجاعی‌زند در مقدمه کتاب از موضع انتقادی می‌گوید: «گفتمانهای فکری - ایدئولوژیک ایران همواره از امواجی که در غرب به راه افتاده، سربرآورده و تغذیه کرده است و در غالب موارد، کمتر نسبتی با اقتضائات و نیازهای داخلی داشته است. اینک این پرسش مطرح است که بعد از این همه مشق کردنهای گفتمانی و دنباله‌رویهای فکری و ایدئولوژیک، آیا هنگام آن نرسیده است که به خود و داشته‌ها و خواسته‌های واقعی خود برگردیم و به یک گفتمان شرقی، اسلامی و ایرانی خودبسنده برای تجربه کردن و از محک برآمدن فکر کنیم؟ ... به نظر می‌رسد این اتفاق چندی است که رخ داده است.» اگر با این نظر شجاعی‌زند موافق باشیم در آن صورت قطعاً خودش را باید یکی از چهره‌ها و مدافعان این «گفتمان شرقی، اسلامی و ایرانی خودبسنده» بدانیم.

اصیل مکتب برای رشد و تعالی انسان در حالی که آزادی در مکتب لیبرالیسم، راه حل ناگزیری است برای زیستن در جهانی که هیچ حقیقتی در آن وجود ندارد و یا در صورت وجود، کشف آن نامیسراس است.

ب - مدارای توصیه شده در لیبرالیسم بر پایه بی‌اعتقادی و سست اعتقادی افراد بنا شده است و از عدم اطمینان به صحت عقاید آدمیان ناشی می‌شود.

ج - ادیان و مشخصاً اسلام، فردگرایی مفرط لیبرالیستی را که بر منفعت‌طلبی صرف استوار شده و در نظریه سودمندی به عنوان تنها معیار تشخیص حقیقت ابراز گردیده است، برنمی‌تابند.

د - لیبرالیسم خواستار آزاد ساختن انسان از هیمنه «قدرتهای مطلقه ماورایی» و «قدرتهای مطلقه دنیایی» است اما اسلام در پی آزاد ساختن انسان از «موانع درونی تعالی» مثل دنیاطلبی، جهل و خرافه و خودخواهی و «موانع بیرونی تکامل» مثل طواغیت و ساختها و مناسبات ناسالم اجتماعی است.

ه - اسلام و لیبرالیسم در پاسخهایی که به مسئله «آزادی از ...» و «آزادی برای ...» و «آزادی چه؟» می‌دهند در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند.

نویسنده سپس به بررسی مصادر دینی عدالت می‌پردازد و اعتقاد به خالق واحد و اعتقاد به یگانگی سرشت انسانها را به عنوان مقوم دو پایه اساسی عدالت یعنی برادری و برابری معرفی می‌کند. همچنین تعالیم ادیان در باره نوع دوستی، جمع‌گرایی، تعاون و همکاری را در تحقق عدالت خواهی مؤثر می‌داند. از سویی هدف مهم الهی و رسالت انبیاء، اقامه قسط است. اهمیت عدل به حدی است که در مباحث کلامی، یک معیار پیشینی برای سنجش صفات و افعال منتسب به خداوند محسوب می‌شود. در فقه فردی،

عدالت یکی از مهم‌ترین ملاکها در احراز برخی موقعیتها و در فقه سیاسی و اجتماعی، عدالت یک آرمان برای سنجش حاکمان و حکومتهاست.

نویسنده در ادامه به بررسی تفاوت عدالت مورد نظر دین با آنچه در سوسیالیسم مورد توجه است، می‌پردازد و سپس نسبت میان آزادی و عدالت را بررسی می‌کند و از جمله می‌گوید آزادی از دو سو به عدالت نظر دارد و بدان وابسته است: به عنوان زمینه و پیش شرط و به مثابه هدف و نتیجه. در واقع آزادی تنها در یک بستر عادلانه، نتیجه -

بخش است و یکی از اهداف مهم آزادی نیز، تحقق عدالت است. در اسلام، ارزش و فایده آزادی بر حسب میزان توفیقانش در راه تحقق عدالت سنجیده می‌شود و در صورتی که به نفع صاحبان مکتنت و اقشار

